

به نام اول عالم عالم

اول

ت

ش

خ

ت

بیانیه کاپا پیرامون اقدامات چند نشریه دانشگاه

خارجی‌ها (!) به «رسانه»ی خودمان media می‌گویند. لغت‌نامه‌ها media را صورت جمع کلمه‌ی medium دانسته‌اند. این کلمه برای بسیاری از دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی، کلمه‌ای بسیار آشناست. medium، به معنای (!) محیط کشت، این‌گونه تعریف می‌شود: «محیطی که جهت حمایت از رشد مناسب یک موجود زنده به کار می‌رود.» بنابراین می‌توان mediaی خارجی‌ها را مجموعه‌ای دانست که به احتمال بسیار زیاد معنای بسیار نزدیکی به منظور مورد برداشت ما، یعنی حمایت از رشد مناسب، دارد.

نتیجه آن که می‌توان تصور کرد، media یا رسانه، محیطی است که قرار است حداقل از رشد اطلاعاتی افرادی که با آن سر و کار دارند، حمایت کند. این حمایت بسته به هدف صاحب رسانه، می‌تواند شکل‌های مختلفی به خود بگیرد. اقدامات یک رسانه می‌تواند از طرفی تعالی و نجات بخش یک جامعه باشد و از طرف دیگر حتی ممکن است به تخریب تمامی باورهای صحیح یک جامعه و القای اطلاعات ناصحیح بپردازد. در ظاهر، کلمه‌ی محیط کشت وجودی از حق و حقیقت ندارد.

سال ۱۳۸۸، تیمی از دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی شیراز شکل گرفت. عامل اساسی ایجاد این تیم، دغدغه‌ی مسائل آموزشی و پژوهشی، مشکلات فرهنگی مرتبط با آن، ریشه‌یابی مشکلات عدیده‌ی موجود در دانشگاه در حوزه‌های ذکر شده و تلاش برای رفع آن‌ها بود. هدف، در عبارت «کشف استعداد، پرورش افکار» خلاصه می‌شد. عبارتی که احتمالاً با صورت مختصر آن یعنی «کاپا» آشنا هستید. امروز ۴ سال از آغاز فعالیت کاپا می‌گذرد و هر روز به لطف خدا، بالنده‌تر می‌گردد.

کاپا، هیچ‌گاه یک «کانون» نبوده و در حال حاضر نیز یک «کانون» محسوب نمی‌شود. مجموعه‌ی کاپا در طول حیات خویش، از حمایت چندانی برخوردار نبوده است. با این وجود نمی‌توان از نقش مثبت و موثر ریاست محترم دانشگاه، جناب آقای دکتر ایمانیه در پیش‌برد فعالیت‌های این تیم دانشجویی صرف نظر کرد. کاپا از طریق همین بیانیه از زحمات ایشان و سایر افرادی که با نگاه مثبت به اهداف و برنامه‌های این تیم، مجموعه‌ی کاپا را یاری کردند، تشکر می‌کند.

شاید یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌های یک جوان دانشجو، روحیه‌ی حق‌طلبی وی باشد. بنابراین همین روحیه، انتظار معقول آن است که در هر حوزه‌ای که وارد می‌شود، روحیه‌ی حق‌مدار خودش را حفظ کند. پر واضح است که این مسئله به حضور جوان دانشجو در عرصه‌ی رسانه و اطلاع‌رسانی نیز تعمیم می‌یابد.

متأسفانه، اخیراً در تعدادی از نشریات دانشجویی، از گروه‌ها و طیف‌های مختلف سیاسی مطالبی خلاف واقع از کاپا و فعالیت‌های آن، عنوان شده است. عده‌ای از دانشجویان در نشریه‌ی خاص، از نام کاپا و اعلام انحلال آن (!) سعی در سودجویی داشته‌اند. البته در سویی دیگر نیز نامه‌ای خاص از طرف کاپا (با نام جعلی کانون کاپا) به امضا رسیده است (!)؛ که امضای آن فاقد صحت و البته مشروعیت انتشار می‌باشد.

کاپا، یک بنیاد آموزشی-پژوهشی-فرهنگی است و به همین جهت خودش و سایر نهادهای دانشجویی را به رعایت اخلاق در انتقال مطالب و اطلاع‌رسانی دعوت می‌کند. اخبار و اظهارات کاپا از طریق رسانه‌ی مستقل خودش منتشر خواهد شد و مطالب مندرج در سایر نشریات و رسانه‌ها، مادامی که به تأیید رسانه‌ی کاپا نرسد، واقعیت نخواهند داشت. انتظار قانونی از مسئولین نشریات مذکور این است که در شماره‌ی بعدی نشریه‌ی خود، موارد یاد شده را تصحیح نمایند.

سخن آخر این که: از کاپا انتظار تلاش و تکاپو برای ایجاد یک دانشگاه بهتر (در معنای واقعی کلمه: دانش+گاه) را داشته باشید. نام کاپا در شتاب زدگی‌ها و هیجان‌زدگی‌های رایج سیاسی جایگاهی نخواهد داشت.

و سلام بر بندگان درست‌کار خدا

محمد مهدی ظاهر نسب
سرپرست گروه آموزشی-پژوهشی-فرهنگی کاپا

دانشجوی

دانشجوی

دانشجوی

دانشجوی

دانشجوی

دانشجوی

ویژه‌نامه‌ی ماه ۹۲

مدیر مسئول: حسین صابر

سرپرست: سها آرازی

تحریریه این شماره:

محمد مهدی ظاهر نسب،

حسین صابر، لیلایور طالبی

طراح گرافیک: اصغر امامی

وابسته به:

KAPA



ریچارد فیلیپس فاینمن (Richard Phillips Feynman)

زاده ۱۱ مه ۱۹۱۸ در نیویورک و درگذشته ۱۵ فوریه ۱۹۸۸ در کالیفرنیا. از تأثیرگذارترین فیزیکدان‌های آمریکایی قرن بیستم بود. وی نظریه‌ی الکترودینامیک کوانتومی را تا حد زیادی گسترش داد. او همچنین مدرسی تأثیرگذار، نوازنده‌ی غیرحرفه‌ای موسیقی و از بسیاری جهات فردی خاص و آزاداندیش به‌شمار می‌آمد. ریچارد فینمن در سال ۱۹۵۹ در انجمن فیزیک آمریکا در سخنرانی مشهور خود به بررسی بعد رشد نیافته ی علم مواد پرداخت و توجه دانشمندان را به توانایی بشر برای دست کاری مواد در مقیاس اتمی جلب نمود. سخنرانی که می‌توان آن را اولین بحث در زمینه فناوری نانو دانست. وی در سال ۱۹۶۵ بدلیل پژوهش‌هایش در زمینه‌ی الکترودینامیک کوانتومی، جایزه نوبل فیزیک را به همراه دو دانشمند دیگر دریافت کرد.



فاینمن در سال ۱۹۵۱، بعد از جدا شدن از دانشگاه کُرِنل و قبل از پیوستن به دانشگاه کلتک، در چارچوب یک برنامه مبادلات فرهنگی به مدت شش ماه در برزیل اقامت داشته است. هدف اصلی‌اش از این سفر دنیاگردی و ماجراجویی بوده؛ چنان‌که جز تقویت زبان پرتغالی‌اش در جشنواره سالانه موسیقی خیابانی در ریو دژائرو، که رویداد مهمی در این کشور است، در یک گروه کاملاً حرفه‌ای، با مهارت طبلکِ بانگو زده است. برای خالی نبودن عریضه‌ی گزارش سفرش، یک ترم هم در دانشگاه برزیل تدریس کرده است. ببینید که «آموزش عقب‌مانده» چه سابقه درازی دارد.

«… و اما آن یک ترم تدریس در برزیل و مشاهده وضعیت آموزش در این کشور برایم تجربه خیلی جالبی بود. دانشجویانی که به‌شان درس می‌دادم بیشترشان عاقبت معلم می‌شدند چون که در آن سال‌ها در برزیل چندان امکانی برای مشاغل دیگر در اختیار فارغ‌التحصیلان رشته‌های علمی نبود. این دانشجویان قبلن خیلی از درس‌های فیزیک را گذرانده بودند و درس من قرار بود پیشرفته‌ترین درس‌شان در الکترومغناطیس باشد(معادلات ماکسول و این قبیل چیزها). دانشگاه در چندین ساختمان اداری در سراسر شهر پخش بود و کلاس من در ساختمانی رو به خلیج برگزار می‌شد.

در این کلاس پدیده خیلی عجیبی کشف کردم. گاهی سوّالی می‌کردم که دانشجویها فی‌الغور به آن جواب می دادند اما دفعه‌ی بعد که به نحوی همان سوال را مطرح می‌کردم اصلاً نمی‌توانستند جواب بدهند. یک روز اجازه گرفتم رفتم سر یک کلاس در دانشکده مهندسی. درس دادنِ استاد این طوری

بود که داشت - اگر به زبان خودمان ترجمه‌اش کنیم- می‌گفت: دو جسم را… معادل می‌گوییم… اگر تحت تأثیر… گشتاورهای مساوی… شتاب‌های مساوی بگیرند. دو جسم را معادل می‌گوییم اگر تحت گشتاورهای مساوی، شتاب‌های مساوی بگیرند. دانشجویها گوش تا گوش نشسته بودند و داشتند در واقع دیکته می‌نوشتند. استاد هر جمله‌ای را که بُرده بُرده گفته بود یک بار هم سریع و پشت سر هم تکرار می‌کرد و دانشجویها مواظب بودند تا چیزی را جا نیندازند. و بعد به همین ترتیب جمله‌های بعدی را می‌نوشتند. من توی آن کلاس تنها کسی بودم که می‌دانستم استاد دارد درباره اجسامی با لختی دورانی یکسان صحبت می‌کند، که البته فهمیدنش با این جور عبارتها آسان هم نبود.

نمی‌فهمیدم که دانشجویها چه طور ممکن است از این حرف‌ها چیزی یاد بگیرند. درس راجع به لختی دورانی بود اما هیچ صحبتی از این نبود که مثلاً باز کردن دری که پشت‌اش وزنه سنگینی گذاشته باشند چقدر سخت است، ولی اگر جای وزنه خیلی نزدیک به لولای در باشد چقدر آسان!

بعد از کلاس، با یکی از دانشجویها صحبت کردم: این جزوهای که نوشتی به چه دردت می‌خورد؟ - خُب، می‌خوانمش. باید امتحان بدهیم. - فکر می‌کنی امتحان‌تان چه جوری است؟ - خیلی آسان، می‌توانم یکی از سوّال‌ها را از همین الان برای‌تان بگویم.

آن وقت نگاهی به دفترچه‌اش کرد و گفت: چه وقتی دو جسم معادل‌اند؟ جوابش هم این است که دو جسم را معادل می‌گوییم اگر تحت گشتاورهای مساوی شتاب‌های مساوی کسب کنند. خُب، می‌بینید که این‌ها می‌توانند در امتحان هم قبول بشوند، می‌توانند همه این خز‌عبلات را «یاد بگیرند» ولی هیچ چیز جز همان حفظیات حالی‌شان نباشد.

برای خالی نبودن عریضه گزارش سفرش، یک ترم هم در دانشگاه برزیل تدریس کرده است. ببینید که «آموزش عقب‌مانده» چه سابقه درازی دارد!

در دانشکده‌ی مهندسی، درسِ «روش‌های ریاضی در فیزیک و مهندسی» را هم تدریس کردم. سعی کردم به‌شان یاد بدهم که چطور می‌شود مسائل را با روش آزمون و خطا حل کرد. این چیزی است که دانشجویان معمولاً یاد نمی‌گیرند؛ و بنابراین من کار را با مثال‌های ساده‌ای از حساب شروع کردم تا روش را توضیح بدهم. برایم عجیب بود که از حدود هشتاد نفر دانشجو فقط هشت نفر اولین تکلیف را تحویل دادند.

برای‌شان سخنرانی آتشینی کردم در این باره که باید خودشان عملاً با مسائل کلنچار بروند نه این که فقط لم بدهند و تماشاکنند که من چه جوری حل می‌کنم.

بعد از آن جلسه چند تا از دانشجویها به نمایندگی بقیه کلاس به دفترم آمدند و گفتند که من از زمینه تحصیلی‌شان بی‌خبرم و معلومات‌شان را دست کم گرفته‌ام؛ که می‌توانند درس را بدون حل مسئله هم یاد بگیرند؛ که قبلاً به قدر کافی ریاضیات خوانده‌اند؛ که خلاصه سطح مطالبی که من می‌گویم برای‌شان پایین است. به هر حال درس را ادامه دادم، اما به مطالب سطح بالاتر و سخت‌تر هم که رسیدیم باز هم دریغ از یک مسئله که کسی حل کند و بیاورد. و البته علتش برای من معلوم بود: نمی‌توانستند حل کنند. چیز دیگری هم که هیچ وقت نتوانستم به آن وادارشان کنم سوّال کردن بود. سرانجام یکی‌شان برایم توضیح داد که: «اگر من موقع درس از شما سوّالی بپرسم، بعد از کلاس همه می‌ریزند سرم که چرا وقت کلاس را تلف می‌کنی؟ ما داریم زحمت می‌کشیم یک چیزی یاد بگیریم، و تو با این سوّال کردنت نمی‌گذاری…»

سال تحصیلی که تمام شد، دانشجویها ازم خواستند که برای‌شان از احساسی که از تدریس در برزیل داشته‌ام حرف بزنم. گفتند که علاوه بر دانشجویها، استادهای دانشگاه و چند تا از مقامات دولتی هم به این سخنرانی خواهند آمد. ازشان قول گرفتم که بتوانم هر چه دلم خواست بگویم.

گفتند: البته که می‌توانید. اینجا یک کشور «آزاد» است.

روز موعود، یک جلد کتاب درسی فیزیکی عمومی‌ای را که آنجا در سال اول کالج تدریس می‌شد زیر بغل زدم و به تالار سخنرانی رفتم. تصورشان این بود که این کتاب، کتاب خیلی خوبی است؛ چون که مثلاً با حروفِ متنوع چاپ شده بود- چیزهایی خیلی مهم با حروف سیاه بزرگ محض حفظ کردن، و مطالب کم‌اهمیت‌تر با حروف نازک‌تر و کوچک‌تر، و از این قبیل چیزها. همان دم در یکی گفت: چیز بدی که از این کتاب نمی‌خواهید بگویید، نه؟ مؤلف کتاب هم توی جمعیت است و همه فکر می‌کنند که این کتاب، کتابِ درسی خوبی است. قول‌شان را یادآوری کردم…

تالار کاملاً پر بود. در شروع حرف‌هایم گفتم که علم در واقع درک رفتار طبیعت است. بعد پرسیدم: چرا آموزش علوم اهمیت دارد؟ واضح است که هیچ کشوری نمی‌تواند خودش را متمدن حساب کند مگر این‌که… ور ور ور. همه داشتند سر تکان می‌دادند، چون که من داشتم همان حرف‌هایی را می‌زدم که می‌دانستم قبولش دارند.

آن وقت ادامه دادم که: «اینها البته همه‌اش مزخرفات است. برای این که اصلاً چرا ما باید فکر کنیم که لازم است از کشور دیگری عقب نیفتیم؟ لابد باید یک دلیل خوب داشته باشد، یک دلیل معقول - نه صرفاً به این دلیل که کشورهای دیگر هم همین فکر را می‌کنند.» بعدش از

همه دارند یونانی می‌خوانند، حتی بچه‌های دبستانی. می‌رود به جلسه امتحان دانشجویی که می‌خواهد مدرک زبان یونانی‌اش را بگیرد، و از او می‌پرسد، «نظر سقراط درباره رابطه میان حقیقت و زیبایی چه بود؟» و دانشجو نمی‌تواند جواب بدهد. باز می‌پرسد: «در سمپوزیوم سوم، سقراط به افلاطون چه گفت؟» این جا گل از گل دانشجو وا می‌شود و بلافاصله مثل تیر جواب می‌دهد - کلمه به کلمه چیزهایی را که سقراط گفته بود، به زبان یونانی فصیح، بیان می‌کند.

اما چیزی که سقراط در سمپوزیوم سوم گفته بود همان رابطه میان حقیقت و زیبایی بود!

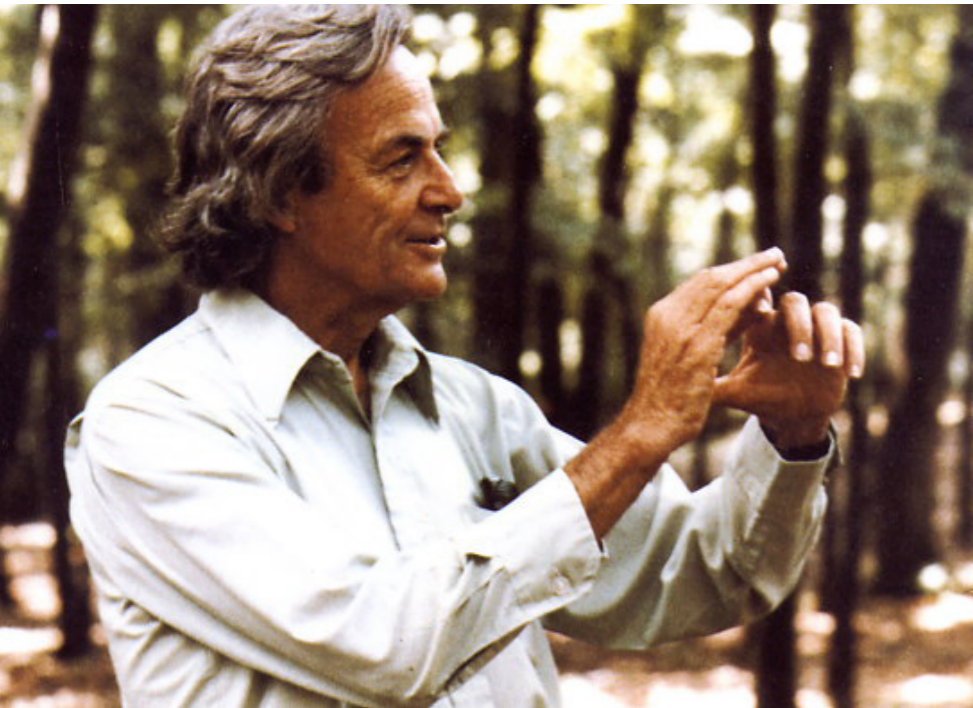
چیزی که این محقق کشف می‌کند این است که شاگردها در کشور دیگر برای یاد گرفتن یونانی اولش تلفظ کردن حرف‌ها، بعد تلفظ کردن کلمه‌ها، و بعد هم تلفظ کردن جمله‌ها و پاراگراف‌ها را یاد می‌گیرند. می‌توانند کلمه به کلمه عین گفته‌های سقراط را از حفظ تکرار کنند، غافل از این که این الفاظِ یونانی در واقع یک معنایی هم دارند. در نظر شاگردها همه این‌ها صرفاً اصواتِ ساختگی اند. هیچ وقت کسی این الفاظ را برای‌شان به کلمات و عباراتِ مفهوم ترجمه نکرده است.

گفتم: من وقتی علمِ یاد دادنِ شما به بچه‌های مردم را در برزیل می‌بینم، یاد همین چیزهایی که تعریف کردم می‌افتم. (ولوله عظیم در جمعیت!)

…

متن کامل این نوشته را در سایت نشریه مطالعه بفرمایید:

Khesht1.blog.ir





Any

Question

«سوالی ندارید؟!»

چند بار این جمله را شنیده‌اید؟!

خصوصن وقتی در یک کلاس درس حضور دارید؟!
نه! انصافن چند بار جمله‌ای با چنین مضمونی را
از یک معلم، دبیر، استاد و... شنیده‌اید؟!

«any question?» جمله‌ای پرسشی است که در پایان

یک مطلب آموزشی، معمولن برای اعلام اتمام توضیح

یک مطلب و تحریک فراگیر (یا ایجاد فرصت)

برای پرسش یک (یا چند) سوال

از طرف شخص سخنران ایراد می‌گردد.

بیا باید توجه مختصری به حالت پیش آمده بکنیم!

دو صورت مورد توجه است:

۱- از یک دانش آموز یا دانشجوی سبب زمینی

که سرش را سر تمام چیزهایی که من گفته‌ام

بالا و پایین برده و تأیید کرده است،

هیچ انتظاری برای داشتن سوال

از یک مطلب درسی نمی‌رود.

۲- من درسم را داده‌ام، همه هم راضی‌اند.

این یعنی من یک معلم نمونه‌ام و شایسته‌ی تقدیر...

حالت اول که محتمل‌تر است، به وضوح

یک توهین بزرگ است که خودمان به خودمان کرده‌ایم.

حالت دوم که نامحتمل‌تر است، به طور مبهم

توهین بزرگی است که دیگران به ما کرده‌اند.

کافی است به وفور پرسش این سوال در کلاس‌های درس موفق

و تقریبن عدم آن در کلاس‌های درس خودمان بیشتر دقت کنیم.

به راستی مشکل کجاست؟!

بیا باید مجبور کنیم اساتید و معلمان مان را که از هجوم پرسش‌های ما و حفظ کلاس‌شان مجبور شوند که

در پایان مطلب آموزشی خود این جمله را بیان کنند: «حالا سوالاتون رو بپرسید...!»

علم، پاسخ پرسش‌ها نیست؛ علم خود پرسش است...



هم‌قدم با دوستانی که دغدغه‌ی ایران عزیز را داشته و دارند، در دانشگاه علوم پزشکی شیراز، گروه دانش‌جویی «کاپا» (کاشان استعداد و پرورش‌گران اندیشه) را پایه‌گذاری نمودیم تا با برنامه‌های مختلف نظیر برگزاری مسابقات دانش‌آموزی ابن سینا و زاویه‌ی دید، کارگاه‌های پرورش خلاقیت، انتشار نشریات، برگزاری جلسات «سخنرانی در مورد همه چیز» یا «LOE Lectures On Everything» و... تلنگری هرچند کوچک بر بنیان‌های غلط نظام آموزشی وارد کنیم و توجه دانش‌آموزان، دانش‌جویان، معلمین و اساتید را به آنچه حقیقتن مهم است، یعنی پرسش‌گری، اندیشه‌ورزی و خلاقیت جلب نماییم.

اول تأثیر خلاق



شماره سوم - ویژه دی ۹۲

اگر فکر می‌کنید که ایده‌های خلاقانه‌ی دارید و با انسان خلاقه هستید، یا به سیستم آموزشی نقد دارید و می‌خواهین کمک کنید به اصلاحش، یا اعصاب‌تون از وضع دانشگاه خورده، یا می‌خواهین بزنی فک یارو رو پایین بیارید، با ما تماس بگیرید.

• پایگاه اینترنتی :

<http://Kapa.sums.ac.ir>

• ایمیل : kapa.info@yahoo.com

• شماره تماس : ۰۹۳۶۶۴۴۰۱۳۵